

لغت و املا

الف

آبزن: حوض کوچک، حوضچه‌ای که از چینی یا آهن و مانند آن برای شست‌وشو سازند.

آذار: ماه اول بهار، از ماه‌های رومی

نیسان: ماه دوم بهار، از ماه‌های رومی

ایار: ماه سوم بهار، از ماه‌های رومی

تموز: ماه اول تابستان از ماه‌های رومی

آرمان: امید، آرزو

امل: آرزو

عمل: کار

آرنگ: آرنج

آزنگ: چین و شکنی که به واسطه‌ی خشم به چهره و پیشانی و ابرو بیفتد.

نارنگ: مطلق مرکبات و میوه‌های آن، نارنج

آزگار: زمانی دراز، به‌طور مداوم، تمام و کامل

آوند: معلق

اورند: اورنگ، تخت، مجازاً فرّ و شکوه، شأن و شوکت

ابدال: جمع بدل یا بَدَل و بدیل به معنای اولیاءالله: مردان خدا، نیک‌مردان

ابرس: اسبی که بر اعضای او نقطه‌ها باشد؛ در این‌جا مطلق اسب منظور است.

بارگی: اسب

باره: اسب

کمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

کهر: اسب و استر سرخ مایل به تیره

کرنند: اسبی که رنگش میان زرد و بور باشد

سمند: اسب زرد رنگ

ابلیس: شیطان، اهریمن

اجابت: پذیرفتن، قبول کردن

اختر سعد: مشتری است که «سعد اکبر» است.

اختلاف: رفت و آمد

ادبار: پشت کردن، بدبختی

≠ اقبال: روی آوردن، خوشبختی

ارتجالاً: بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن، بی‌درنگ

أرسی: نوعی در قدیمی که عمودی باز و بسته می‌شود. مجازاً به

اتاقی که دارای چنین درهایی بوده، «ارسی» می‌گفته‌اند.

ارغند: خشمگین و قهرآلود (در فرهنگ‌های فارسی ارغند را دلیر و

شجاع معنی کرده‌اند).

آزار: لنگ

آزار: اذیت

آذار: ماه اول بهار از ماه‌های رومی است

آذار: چهره، صورت

اژدهاپیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها، همچون اژدها هول‌انگیز و ترسناک

اساطیر: جمع اسطوره، افسانه‌ها و داستان‌های خدایان و پهلوانان ملل قدیم

استخلاص: رهایی جستن، رهایی دادن، رهایی

استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

استشاره: رأی زدن، مشورت کردن

استشهادنامه: گواهی‌نامه، استشهاد: طلب شهود برای گواهی یا اثبات حقی

استنشاق: چیزی را بوی کردن، بوییدن

استیصال: ناچاری، درماندگی

اسلیمی: مال اسلامی؛ از طرح‌های هنری، مرکب از پیچ و خم‌های متعدّد

اشباح: جمع شبح، کالبدها، سایه‌ها، سیاهی‌هایی که از دور دیده می‌شود.

شبهه: مثل و مانند

اشتم: لاف زدن

اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در کلام مولانا کشش روح کمال‌طلب و خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت

هستی است.

اصبَحْتُ امیراً و امسیت اسیراً: بامداد امیر بودم و شبانگاه اسیر

اعراض: روی برگرداندن

اعصار: روزگاران، دوره‌ها

اعورانه: (قید است) مثل آدم اعور: یک چشم

افکار: آزرده، زخمی، خسته، مجروح

خلیده: آزرده و مجروح

افکار: جمع فکر، اندیشه‌ها

اکسیر: جوهری که ماهیت اجسام را تغییر دهد و کامل‌تر سازد؛ هر

چیز مفید و کمیاب

کیمیا: جوهری که ماهیت اجسام را تغییر می‌دهد.

الحاح: پافشاری کردن، اصرار کردن

الماس پیکان: تیری که نوک آن سخت برنده و درخشان و جلاداده باشد.

امام: پیشوا، راهنما

امام‌زاده: بزرگ‌زاده، محتشم

اعظم: بزرگان، بزرگ‌تران

امواج مافوق صوت: امواج فوق صوت؛ امواجی که فرکانس آن‌ها بالاتر

۲۰,۰۰۰ هرتس است و شنیده نمی‌شود.

امهال: مهلت دادن

اهمال: فرو گذاشتن، سستی کردن در کاری

امیرالامرا: امیر امیران، فرمانده کل سپاه